الباب السابع و العشر من الواحد الثانی فی بیان ان النار حق.

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب السابع و العشر من الواحد الثانی** فی بیان ان النار حق.

ملخص این باب آنکه از برای نار شئون ما لا نهایه بما لا نهایه بوده و هست جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بظهور در نفس ظهور ظاهر میگردد که میخواند کل را بهر لسانی که بر آن مبعوث گردد ﴿لا اله الا الله﴾ حقا حقا ﴿لا اله الا الله﴾ حقا حقا حقا ﴿لا اله الا الله﴾ حقا حقا حقا حقا ﴿لا اله الا الله﴾ حقا حقا حقا حقا حقا زیرا که جوهر کلشیئ از ما لا یحبه الله بنفی و از ما یحبه الله راجع باثبات میگردد و این ظاهر نمیگردد الا بما لا یحبه نقطة الحقیقة فی کل ظهور و ما یحبه

و این جوهر در قرآن فؤاد اول است و در بیان فؤاد اول که در وقتیکه شنید شجرۀ حقیت ظاهر شد فؤادش بنار تأمل یا جحد فانی گشت اگر چه آن فؤاد در قبل در جنت بود زیرا که ﴿لا اله الا الله﴾ میگفت و محمد رسول الله - صلی الله علیه و اله - و علی و الائمه حجج الله و ابواب الهدی اولئک هم شهدا الله و ما نزل الله فی الفرقان را حق میدانست ولی در حین احتجاب یا غفلت ما وقوف ما حجد یا انکار باطل شد آنچه که در او بود از آیات حقه از معرفة الله و از معرفت نبی و ائمه و ابواب و اقرار بآنچه حق است در اسلام من عند الله زیرا که کل اینها از شجرۀ حقیقت طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و همینقدر که ظاهر شد و کسی قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور آخرت او بوده واعظم از ظهور اولای او بوده

از این جهت است که اعلی سکان جنت قبل در ادنی دنو نار ساکن می گردند زیرا که اصل اول نار در صقع خود انقطاع ورزید بسوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مثل او منقطعی و بوهم آنکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور باو نموده و حال آنکه آن ثانی اول اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده ثمری بر او نمی بخشد زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور محقق حق توقف نمینمود و بمقعد خود از لقاء الله محتجب نمیشد

و اول ظهور نقطۀ بیان آنچه خیر در علم خدا بود باو باول مقبل خلق شد و آنچه دون خیر بود باو باول مدبر خلق شد که از یوم خلق کلشیئ تا اول ظهور جوهر جواهر کل جنت باب اول میشود و جوهر جواهر کل نار مدبر اول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضل در حق او نمود و الواح متعدده و رسل ممتنعه در نزد او فرستاد ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و قمیص اولیت نار را پوشیده که الآن هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از نقطۀ باء در بیان و هیچ ناری ابعد از ظل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجع باو میشود ازهر شیئ اشیائی است که داخل نار شده و آنچه راجع باین میشود از هر شیئ اشیائی است که داخل در جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع برسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع باول من لم یؤمن میگردد راجع بنار شده

و شئون این نار ما لا نهایه است ولی کلیه ابواب در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنتی است در حد خود اگر چه کل من فی النار راجع باول او میگردد و کل من فی النور راجع باول او میگردد و هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و معظمند او را و ممجدند او را و موحدند او را الا آنکه این بظهور آخرت توحید میکند و آن بظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده

اینست که آن باطل میگردد و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن عزیز میشود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر تا بجائیکه دیگر ذکر از او باقی نمیماند حتی در نفس خود او و الا امروز هر دو ﴿لا اله الا الله﴾ میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شأن ما یحبه الله میگویند و آنچه در فرقان میگویند بشأن ما لا یحبه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید خدا را میکرد ولیکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عز و جل دوست داشت که موحد شود بتوحید محمد رسول الله - صلی الله علیه و اله - نه بتوحید عیسی

و هر کس تابع ارادة الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و هر کس تابع نگشت نفس شین در او مستقر گردید الا من استودع فانه لابد ان یخرج و الا هر دو عبادت میکنند خدا را این است که بعد از سجده نکردن شین اولیه با شئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول در زمان محمد - صلی الله علیه و اله - این میشود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیر المؤمنین - علیه السلام - کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله هست که مطابق قول الله: ”من حیث ارید لا من حیث ترید“ باشد که دوست میدارم مطاع گردم از آنجا که اراده میکنم نه از آنجائی که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمۀ در بیان ظاهر

و اول من اقبل جوهر جنت و اول من اعرض جوهر نار است و کل شئون خیر باو منتهی میگردد و کل شئون دون آن باو چنانچه خداوند در قرآن کل را وصیت باین نموده و لا تکونوا اول کافر به و من وصیت میکنم کل را ان تکونن اول من تؤمنن ”بمن یظهرنه الله“ یوم القیمة لتکونن مبدأ کل خیر فی کتاب الله فان ذلک لهو الفضل العظیم و لاحذرنکم ان لا تحتجبن به اول کل نفس لتکونن مبدأ دون خیر فان ذلک لهو العذاب العظیم

و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیریکه در بیان ظاهر شود راجع باول من قال ”بلی“ میگردد که تصدیق نقطۀ حقیقت را نموده و اول خلق او در علیین واقع شده و کل شئون دون خیر راجع باول من قال ”لا“ میگردد و او است ناریکه فوق او در بیان نیست و او جنتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور ”من یظهره الله“ که همین قسم مستدلین استدلال مینمایند

و نار نار نگشته الا بعدم سجود از برای خداوند معبود که بعدم ایمان بنقطۀ بیان اثبات این کلمۀ از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و کل الا آنکه از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانۀ خودش بواسطۀ شبهۀ که کرده وضو نگرفته و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کل مردود است عند الله و شئون نار بوده زیرا که از برای آن آیتی که در نفس خود بزعم خود لله میکرده آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطۀ بیان در اولای او که ظهور فرقان باشد متجلی شده و اگر میشناخت او را که او است خطور تأمل در حق او نمیکرد

ولیکن شناخت زیرا که بآنچه نقطۀ اول ظاهر شده بود که آیات الله هست ظاهر شد و دید زیرا که از نقطۀ فرقان امروز غیر از آیاة الله چیز دیگری ظاهر نیست همین قدر که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف بربوبیت پروردگار خود نکرد کینونیت ممکنه در او بکون آمده و تقمص قمیص باب اول نار را پوشیده اعوذ بالله من هذا و من یؤمن بالله فلا سبیل له علیه و الله لیحفظن عباده المؤمنین

و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کلی نار است که شئون دیگر در ظل او محشور میشود که کل راجع میشود بفؤاد اول که جوهر نفی بحت است و کل خیر و شئون او راجع میشود بنقطۀ فرقان که فؤاد او جوهر جواهر کل اثبات است

و احب کلشیئ در نار همانست که از او محتجب شده وابغض کلشیئ نزد او نفس خود او است که از او محتجب مانده چنانچه در قرآن احب کلشیئ نزد قاتل حرف خامس او بوده که الله اکبر میگفت و متحمل شد آنچه شد که اگر میدانست که او است مظهر تکبیر در آنروز نزد او سجده میکرد و خطور دون حب او بر قلب او نمیشد

و ابغض کل نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب نازل فرموده که نخواهم آمرزید او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر فهم کلمات عالمی را که خود را منسوب باهل بیت میداند و اهل بـــیت اوصیاء رسول - صلی الله علیه و اله - هستند و رسول من عند الله منصوب است میکرد هر آینه در نزد خود مفتخر و در نزد کل معزز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که مظهر ربوبیت صرفه و الوهیت محضه هست خطور دون حب میکرد و شب و روز از برای او سجده میکند

این است که محتجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و قمیص ابغض کلشیئ را که اول من اعرض بمحمد - صلی الله علیه و اله - باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفیت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور ”من یظهره الله“

اگر چه قلم راضی نمیشود که جاری شود باسم کسی که بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور بآیات بینات من عند الله عز و جل و لیکن اگر شود قمیص این بوده که آن پوشیده و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفی این بوده که آن قبول نفی نموده و از بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده

و هر کس پناه برد ”بمن یظهره الله“ آنروز شئون این بآن نمیرسد و معنی اعوذ بالله در آنروز ایمان باو است نه قول این کلمۀ زیرا که باب اول نار همین کلمۀ را لا یعد و لا یحصی میگفته و پناه از نفس خود که شین بوده میبرده ولی ثمری بر حال او نبخشیده که اگر صادق بود بایست پناه برد بنقطۀ بیان بایمان باو از نفس خودش که مؤمن باو نیست و الا چه ثمر میبخشد او را شب و روزی بفرض قرآن دون سنت او سی و چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باو و آنچه مقتضای کینونیت او است که قلم حیا میکند بر ذکر آن بر او روا میدارد و حال آنکه باو سجده میکند و اظهار تقرب باو میجوید و حال آنکه نزد او ابعد کل خلق و اول کل نار است

و در ظهور بیان هم همین قسم که در جنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لا نهایه که مکثر شود تکثر همان واحد اول است در کلیتهما هر کس مؤمن شود ببیان و آنچه خداوند در او نازل فرموده در ظلال جنت بوده و هست و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده و هست نه این است که مراد از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلا باب جنت در ارض باء انواری که هستند هستند و در ظل باب کلیه ذکر میشوند و ظل مثل ظل و استعیذ بالله من دون حروف الاثبات فی کل حین و قبل حین و بعد حین و لاتوکلن علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن

مثلا باب اول جنت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من یقابل فرض کن الی ظهور ”من یظهره الله“ ماء نفی را در عروق اشجار منفیه فانی ببین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان یفنی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الا فی الکتاب و یثبت الاثبات بشأن کل یفتخرون بنسبتهم الیه

و چه بسا ناری را که خداوند نور میکند ”بمن یظهره الله“ و چه بسا نوری را که نار میفرماید باو و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردند و همین فضل را از ”من یظهره الله“ طلب نموده که اینست فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یأتی اسمه احمد باشند

و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای او نیست اگر چه می بینم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء و غروب کل را بمثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل جسدی و اسباب ظاهری بمثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لا اله الا هو العلی العظیم

اگر چه تقادیر الهی در هر شأن مختلف میشود در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او لعل در وقت ظهور مشاهدۀ حزن نفرماید از مؤمنین بخود که در غیب باو ایمان آورده و کل منتظر لقاء او هستند و لافوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظهیر و او است که کفایت میکند کل را از کلشیئ و هیچ شیئ کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ شیئ بلا ایمان باو ثمر ندارد و هیچ شیئ با ایمان باو حزنی ندارد

و الا ان الله لیکفینکم عن کلشیئ ان یا کلشیئ عن کلشیئ و لا یکفینکم عن الله ربکم من شیئ و لا یکفی شیئ عن شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما الا من استکفی بالله ربه انه کان علاما کافیا قدیرا

آنچه ذکر شد در ذکر حین حیات عبد است و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یذکر به النار و آن دائر مدار نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است

حینی که عبد در ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنت داخل میشود و الا در ارضی که منسوب بنار است اگر از حب او داخل در او شود داخل در نار میشود فی الحین الا ان اراد بشیئ لله و لیسئلن الله ان ینتقمن عنه گویا مشاهده میشود که امکنۀ ناریه مؤمنین بالله داخل در آنها نمیشوند تا آنکه بجائی میرسد که اصول نار هم در اماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه میبرند الا آنکه نقطۀ بیان یا ”من یظهره الله“ اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهداء حقه اگر در جائی مقتضی بینند نفع نفس مؤمنی را

و الا داخل کوفه شو و نظر کن در آنجائیکه محل قرار نار بوده و قل صدق الله وعده کذلک یفنی الله النفی الی ان لا یبقی له من اثر حتی فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله وعده کذلک یثبت الله الاثبات بامره انه علام قدیرا.

